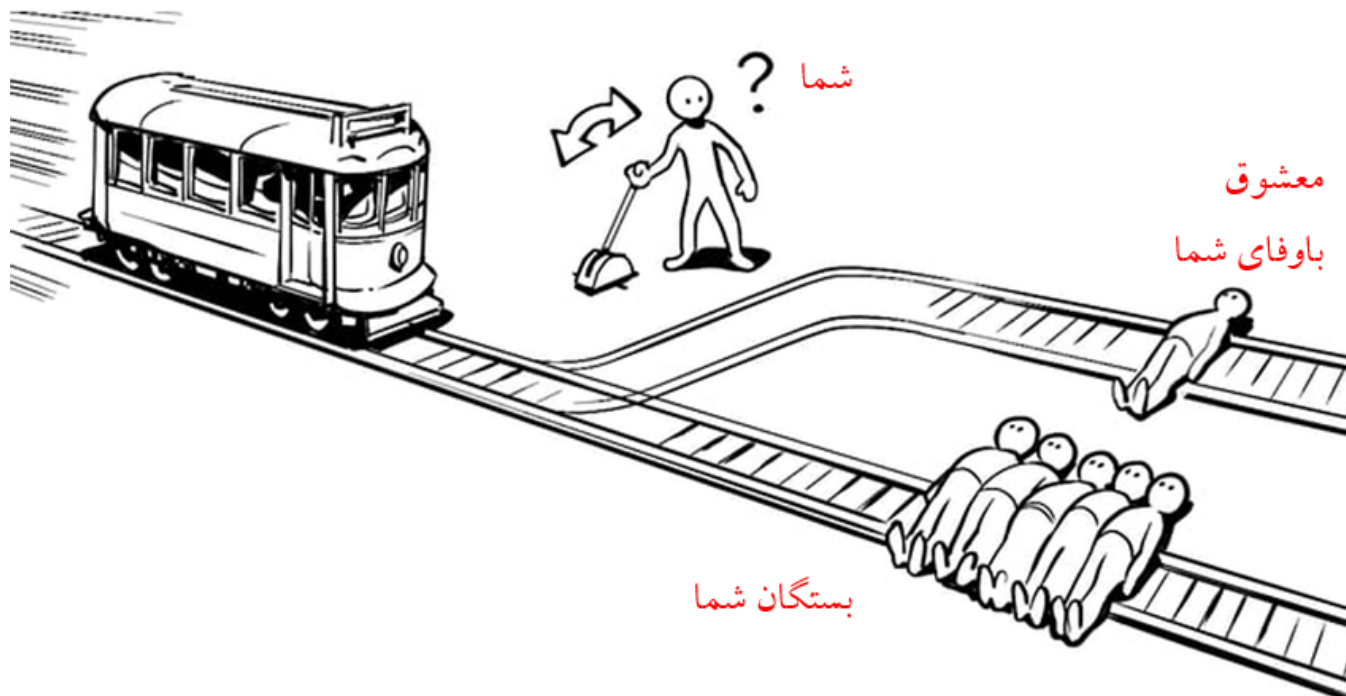


تصمیم‌گیری دربارهٔ مسائل سرنوشت‌ساز زندگی

Category: علوم، مطالب این وب‌گاه
2025, 23 ژانویه | written by admin



ما چگونه دربارهٔ مسائل سرنوشت‌ساز زندگی‌مان تصمیم می‌گیریم؟



از: رابرت رایت (Robert Wright)



متن فارسی: فرزین آقازاده

”اخلاق بیش از آنکه به‌درستی در سنجش آید، احساس می‌شود؛ گرچه این احساس‌ها یا عواطف عموماً آن‌قدر ظریف و رقیق‌اند که ما در تمیزشان از اندیشه‌ها به‌سادگی دچار اشتباه می‌شویم.“ - دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی

آنجا که سخن از استدلال اخلاقی به‌میان آمد، دیوید هیوم عبارت فوق را به‌تأکید بیان نمود. او گفت که ما علاقه‌مندیم برای آنچه خوب و بد یا صواب و خطا می‌دانیم توجیه منطقی پیدا کنیم، اما نهایتاً آنها ریشه در احساسات ما دارند.

و اکنون ربع هزاره گذشته که فلاسفه بر سر این مدعا مباحثه داشته‌اند و نتیجهٔ قاطعی عایدشان نشده است. پس دیگر وقت ایشان تمام شد؛ حالا نوبت دانشمندان است که مجهز به دستگاه‌های پوشگر مغز پادرمیانی کنند و قضیه را فیصله بدهند. تا بدین جای کار این‌گونه می‌نماید که سخنان هیوم درست بوده باشد؛ باید گفت هرچند که خرد این توان را دارد تا در یک دآوری اخلاقی نقش ایفا کند، اما عواطف غالباً نقش اصلی و تعیین‌کننده را بازی می‌کنند و بر این مبناست که بسیاری از پیچیدگی‌های شایست و نشایست‌های اخلاقی بر ما روشن می‌شود.

«جاشوا گرین»¹ روان‌شناسی است در دانشگاه هاروارد که آزمایشی انجام داده است و در آن افرادی را به

اندیشیدن درباره مسئله‌ای وامی‌دارد و در این حین بخشهای مغزشان را به‌دقت زیرنظر می‌گیرد. مسئله‌ای که با عنوان «مسئله گاری راه‌آهن» معروف است؛ بدین ترتیب که فرض کنید یک گاری پُر از بار و سنگین در حال حرکت درطول خط آهن است و درحال نزدیک شدن به یک دوراهی و شما در جایگاه سوزن‌بان هستید. در مسیر مستقیم پنج نفر بر روی راه‌آهن ایستاده‌اند که اگر شما خط را عوض نکنید در اثر برخورد با گاری هرپنج نفر کشته خواهند شد. اگر مسیر حرکت گاری را عوض کنید اما، بازهم متأسفانه، ولی این‌بار یک نفر که در این سو بر روی خط ایستاده است جانش را خواهد باخت. در مواجهه با این مسئله اغلب افراد به‌سادگی تصمیم می‌گیرند و می‌گویند خُب، تلفات جانی کمتر را باید انتخاب کرد؛ تصمیمی که فلاسفه آن را 'منفعت‌گرایانه' یا 'سودگرایانه'² می‌نامند.



اما تصور کنید تنها راه نجات آن پنج نفر این باشد که شما یک رهگذر نگویند بخت را به‌روی خط آهن هُل بدهید تا تصادم او با گاری پیش از برخورد با چند نفر دیگر موجب توقف گاری شود. با این اوصاف بازهم یک معامله پنج در برابر یک پیش رو دارید و شاید تصمیم بگیرید که آن یک نفر را قربانی پنج نفر دیگر کنید – اما این‌بار شما کاملاً مستقیم در کشته شدن یک نفر دخالت خواهید داشت؛ و از همین روست که بیشتر افراد مورد آزمایش می‌گویند "نه این کار درستی نیست!"; اما چرا؟ ... در ماجرای دوم، در مقام مقایسه با ماجرای اول که تنها با فشار یک اهرم همه چیز تمام می‌شد، فرد مورد آزمایش مداخله‌ای انجام می‌دهد که «گرین» آن را 'تام، نزدیک و شخصی' می‌خواند. تصویرهایی که وی از مغز افراد برداشته نشان می‌دهند که در داستان دوم موجبات برانگیختگی بخشهایی از مغز آنها که مرتبط با عواطف ایشان است، به‌تمامی فراهم می‌شود. پیداست که حس انزجار درونی و شهودی افراد از اینکه با داستان خود کسی را به‌سوی مرگ بفرستند بسیار بیش از انزجار و بی‌زاری ایشان از کشیدن یک اهرم است.

در پی مطالعه بیشتر، این نتیجه حاصل شده است که در هر دو داستان، این احساس انزجار سعی می‌کند بخشهای منطقی و استدلالی مغز را، که دیدگاهی منفعت‌گرایانه دارند و بر چهار جان انسان که سود سر راست این معامله است اصرار می‌ورزند، کنار بزند و خود فرمان را به‌دست بگیرد. اما در داستان دوم، با مداخله تام، نزدیک و شخصی فرد، احساسات و عواطف آن‌قدر قوی هستند که برنده باشند.

و احساسات هرگاه که بازنده باشند نیز پس از مبارزه‌ای جانانه میدان را به حریف نفع‌پرست خود واگذار می‌کنند. افراد کم‌شماری هم که با هل دادن فردی بی‌گناه موافقت می‌کنند، تنها پس از مدتی کلنجر با خود چنین رضایتی می‌دهند. همین نکته را می‌توان با داستانهای دیگری هم آزمود. مثلاً اینکه دشمن در کمین شماست و کودکی که گریه می‌کند. دوره بیشتر ندارید. آیا گلوی کودک را خواهید فشرد تا بمیرد یا می‌پذیرید که با صدای او دشمن بیاید و عده‌ای بی‌گناه، از جمله همان کودک را قتل‌عام کند.

این مبارزات کُشتی که بر روی تشک مغز ما برگزار می‌شود را می‌توان تماشا کرد. در همان حین که افراد، درحال تأمل بر روی قضیه اخلاقی مطرح شده هستند، تصاویر مغزی، میزان تغییرات فعالیت بخشهای مختلف مغز ایشان را نشان می‌دهد. مثلاً بخشی که مسئول استدلالات انتزاعی است و فرمان شناخت و ادراک در دست آن است. این قسمت در مغزهایی که در این آزمایش راه‌حل منفعت‌گرایانه را برمی‌گزینند، به‌تدریج قدرت می‌گیرد تا پیروز از میدان خارج شود و در مغزهایی که از کشتن فردی بی‌گناه در ازای نجات جان چند نفر خودداری می‌کنند، کم‌کم به‌ضعف می‌گراید تا آنجا که حریف، یعنی احساسات، بر او فائق می‌آید.

و اما «گرین» یافته‌های خود را با زبان داروین و اصطلاحات او بیان می‌کند. به گذشته‌ها که بازگردیم، به آن زمانی که شکارگران آذوقه‌جوی به جای ما بر زمین روزگار می‌گذراندند و راه تکامل می‌سپردند، انسانها یکدیگر را می‌کشتند، آن‌هم نه با واسطه و غیرمستقیم یا مثلاً با کشیدن یک اهرم (یا یک ماشه)، بلکه مستقیم و از نزدیک. پس شاید که پس از گذشت روزگاران، کم‌کم نسبت به کشتن یک بی‌گناه، یک احساس تکامل‌یافته تنفر در ما به ودیعت رسیده باشد که، بخصوص نسبت به هرگونه تصور ضرب و جرح تن‌به‌تن، حساس است. اما اگر همان کنش را و این‌بار به هر واسطه‌ای و به‌طور غیر مستقیم در خیال آوریم، تأثیر غریزی و ناخودآگاه آن کمتر خواهد شد و در نتیجه انزجار کمتری در ما پدید خواهد آمد و این احساس ضعیف به راحتی مغلوب حسا بگری ما می‌شود.

فیلسوفی در دانشگاه «پرینستون» به نام «پیتر سینگر»³ در بحث برسر اینکه ما باید احساسات و بینشهای اخلاقی خود را مورد بازبینی قرار دهیم به کار «گرین» استناد می‌کند. او بایسته می‌داند که هر یک از این سائقه‌ها و تمایلات را بررسی کنیم که آیا هنوز به درستی منطق تکاملی زیربنای خود را برآورده می‌کنند یا نه و البته در وهله نخست آیا آن منطق خود هنوز درخور توجه و معتبر هست یا نه؟ واقعاً چرا باید از آن دسته از تمایلات اخلاقی تبعیّت و اطاعت کنیم که در مسیر تکامل شکل گرفته‌اند تا در خدمت چیزی باشند که به قول «ریچارد داوکینز» می‌توان «ژنهای خودخواه» نامیدشان؟ آن احساس همدردی و دلسوزی که صرفاً معطوف به یاران و بستگان باشد آیا کهنه نشده است؟ آیا نباید در آرزوی تسکین دردمندانی باشیم که فرسنگها دورتر زیر بار رنجی طاقت‌فرسا در هم می‌شکنند و شاید به‌گوشه چشمی بتوان گره از کار بسته‌شان گشود؟ و در یک قضاوت چالشگر دیگر، آیا نجات جان ده کودک گرسنه آفریقایی بر استفاده از امکانات حفظ حیات برای پدر 90 ساله‌مان ارجح نیست؟

و اما منش افراطی منفعت‌گرایانه «سینگر» در فلسفه و علم اخلاق، کارهای بسیار و دشواری پیش رو دارد. و اگر رویاروییهای جانانه پهنه ذهن انسان در نمی‌گرفت، چه بسا که «خرد»، آنچنان که هیوم گفت و پس از او بسیار گفته‌اند، یکسره «برده هیجانات» ما می‌بود. ■

اینجا متن اصلی و انگلیسی این مطلب را خواهید یافت.

پی‌نوشتها :

1 - Joshua Greene

2 - Utilitarian

3 - Peter Singer